

بازخوانی یک پرونده تاریخی

بیانیه کانون نویسندگان ایران و جریان‌های حاکم بر انتشارات کتاب

در دو دهه آخر نظام شاهنشاهی

مرتضی ساغری^۱

شاید اگر کتاب «در جستجوی صبح، خاطرات عبدالرحیم جعفری بنیانگذار مؤسسه انتشارات امیرکبیر»^۲ چاپ نمی‌شد و پاره‌ای از ادعاهای نویسنده در خدمت به دنیای قلم، در آن مطرح نمی‌گردید و این ادعاها توسط دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران نقد نمی‌گردید^۳ و دامنه نقد و

۱. کارشناس ارشد علوم سیاسی و مدرس دانشگاه.

۲. در جستجوی صبح، خاطرات عبدالرحیم جعفری بنیانگذار مؤسسه انتشارات امیرکبیر (۲ جلد)، انتشارات روزبهان، چاپ دوم، تهران: ۱۳۸۴.

۳. نقد این کتاب و پاسخ‌های عبدالرحیم جعفری در تاریخ‌های ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹ مهر و ۲، ۴ و ۲۲ آبان

پاسخ‌های نقد به روزنامه‌ها و تأیید و تکذیب‌های عده‌ای کشیده نمی‌شد، پرونده‌ای را که قرار است در این مقاله بازخوانی کنیم هیچ‌گاه باز نمی‌کردیم. پرونده‌ای را که از آن بحث خواهیم کرد نه دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران در تشکیل آن دخالتی داشت، نه سازندگان برنامه هویت برای بدنام کردن شخصیت‌های نامی و بزرگ ایران! امثال نكء الملك فروغی، مؤتمن الملك، علی‌اصغر حکمت، تقی‌زاده، میرزا ملكم‌خان، میرزا حسین خان سپه‌سالار، آخوندزاده و لابد عبدالرحیم جعفری و چهره‌های مشهور دیگری^۱ که حتماً در تحقیر ملت ایران و عقب‌ماندگی دو قرن اخیر آنها و انعقاد شرم‌آورترین قراردادهای استعماری و فروش نخایر ملی به بیگانگان و ده‌ها ظلمی که به این ملت وارد شد؛ دخالتی نداشتند، چنین پرونده‌ای را تشکیل دادند.

این پرونده اتفاقاً توسط همان روشنفکرانی تشکیل شده است که در ماه‌های آخر حکومت استبدادی پهلوی، تحت تأثیر شرایط انقلابی و آزادی‌ای که به برکت خون هزاران شهید انقلاب اسلامی ایجاد شده بود، تصور کرده بودند با وارد شدن به صحنه مبارزات و چاپ این‌گونه اسناد، همان شرایطی برای آنها فراهم خواهد شد که در نهضت مشروطه فراهم شده بود. اما همان جریانی که این پرونده را تشکیل داد و اوضاع حاکم بر ادبیات و مطبوعات دو دهه آخر استبداد پهلوی و جریان‌های مسلط بر نشر و انتشار کتاب در ایران و رابطه آنها را با دربار شاهنشاهی و ساواک تحلیل کرد؛ امروزه در مقام دفاع و پاسخگویی از همان افراد و همان انتشارات و همان جریان‌ات، جمهوری اسلامی و پاره‌ای از مؤسسات تحقیقاتی را متهم به

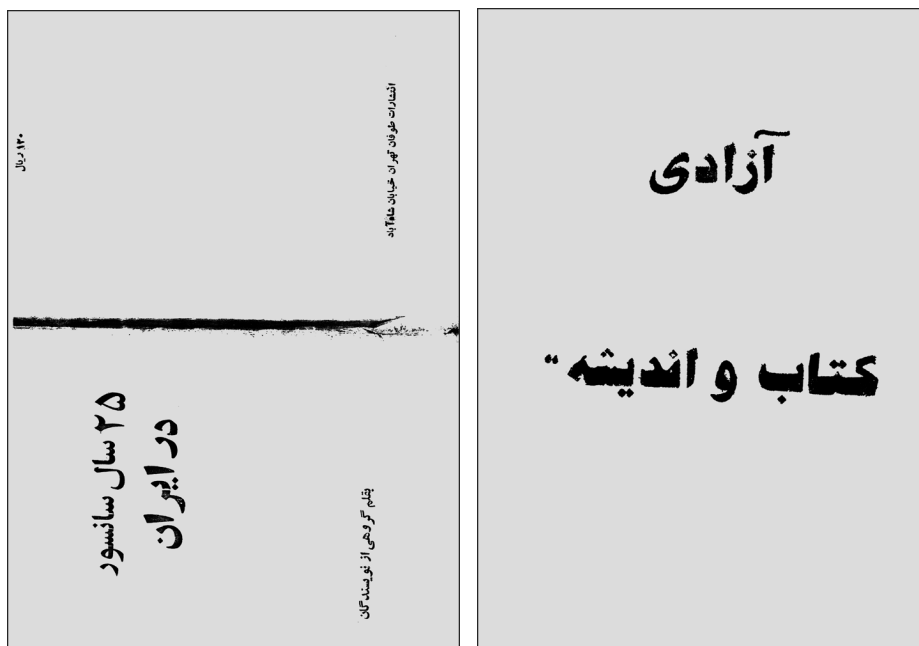
سال ۸۴ در صفحه کتاب روزنامه شرق به چاپ رسید.

۱. در تاریخ یکشنبه ۲۲ آبان ۱۳۸۴ در شماره ۶۲۴ و صفحه ۲۰ روزنامه شرق، در ستون نامه وارده متنی به نام (نام نیک «امیرکبیر») به نام ج. توکلی چاپ شد که نویسنده از پاره‌ای از اصطلاحات مذکور برای حذف صورت مسئله خدمت و خیانت به تاریخ از آنها استفاده کرده است. این هم از مظلومیت انقلاب اسلامی است که در عصر حاکمیت خود، توسط تاریخ‌نگاران رسمی عصر پهلوی به انحاء مختلف مورد تهاجم رسمی قرار می‌گیرد و باز هم همچنان متهم به سلب آزادی می‌شود!

عداوت و کینه نسبت به اهل قلم و سلب آزادی می‌کنند! به راستی کدام یک را باید صادقانه دانست؟ انتشار کتاب «قتل عام قلم و اندیشه» یا «۲۵ سال سانسور در ایران» را یا ژست‌های آزادی‌خواهی و مظلوم‌نمایی‌های دفاع از اهل قلم را؟!*

◆ بیانیه‌ای در افشای قلم به مزدان

در تابستان سال ۱۳۵۶ بیانیه پرحجمی به قلم‌گروهی از روشنفکران تحت عنوان «گروه آزادی کتاب و اندیشه» در نشریه شماره ۱۰ «پیام دانشجو» (شهریور ۱۳۵۶) چاپ گردید که در آن ۲۵ سال سانسور رژیم شاهنشاهی، نفوذ ساواک و دربار در پاره‌ای از صاحبان قلم و انتشارات و استفاده از آنها برای اعمال فشار و سانسور بر آزادی‌خواهان با نام و مشخصات



۱. پیام دانشجو، نشریه کمیته دانشجویان دانشگاه تهران وابسته به جبهه ملی، رک: صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، اسناد نهضت آزادی ایران، جلد ۲، نشریات داخلی، گردآورنده: نهضت آزادی ایران، تهران: ۱۳۶۱، ص ۵۰.

و آمار و ارقام مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. به خاطر اهمیت این بیانیه در افشای مزدوران دیکتاتوری در صنعت چاپ و نشر، بیانیه در همان سال مجدداً توسط مجله کند و کاو در قالب شماره ۶ در پاییز ۱۳۵۶ به صورت کتاب مستقل منتشر گردید. هیأت تحریریه مجله کند و کاو نام این کتاب را «۲۵ سال سانسور در ایران»^۱ به قلم گروهی از نویسندگان گذاشت.

در اولین صفحه این کتاب عنوان «آزادی کتاب و اندیشه» و در صفحه دوم یادداشت زیر به

چشم می‌خورد:

بیانیه زیر توسط گروهی از نویسندگان و شعرای مترقی ایرانی به نام «گروه آزادی کتاب و اندیشه» نوشته شده است. این نوشته اولین سند است از این گروه که به خارج راه پیدا کرده است. با وجود اینکه این بیانیه در شماره ۱۰ پیام دانشجو (شهریور ۱۳۵۶) انتشار یافته است ما چاپ مجدد آن را ضروری می‌دانیم. شاید باشند کسانی که

به پیام دانشجو

دسترسی ندارند و

اصولاً اهمیت این

سند به خودی خود

پخش هر چه

وسیع‌تر آن را

ایجاب می‌کند.

هیأت تحریریه کند

و کاو.

این کتاب مجدداً در بهمن سال ۱۳۵۷ تحت عنوان:

«قتل عام قلم و اندیشه، مقاله از گروه آزادی کتاب و اندیشه»^۲ توسط یک ناشر ناشناس تجدید

چاپ می‌شود.

۱. ۲۵ سال سانسور در ایران، به قلم گروهی از نویسندگان، انتشارات طوفان، تهران: ۱۳۵۶.

۲. قتل عام قلم و اندیشه، مقاله از: گروه آزادی کتاب و اندیشه، بی‌نا، تهران، ۱۳۵۷.

در آخرین صفحه چاپ جدید کتاب آمده است:

این مقاله توسط «گروه آزادی کتاب و اندیشه» نگاشته شده و یکبار توسط پیام دانشجو (شهریور ۱۳۵۶ و یکبار توسط مجله کند و کاو (شماره ۶ پاییز ۱۳۵۶) چاپ گردیده است.

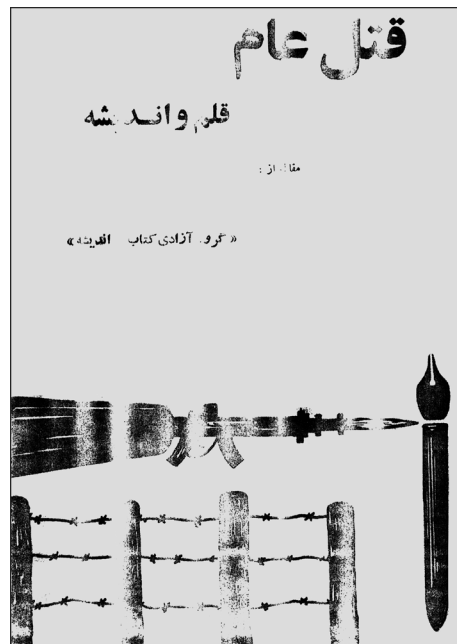
به سبب اهمیت خاصی که این مقاله در افشای جنایات دستگاه سانسور دارد، ما آن را بار دیگر به صورت کتابی مستقل تحت عنوان «قتل عام قلم و اندیشه» به طبع می‌رسانیم.

به دلیل شرایط خاص دوران حکومت پهلوی و ترس از بگیر و ببندهای ساواک، هیچ‌گاه نام اصلی نویسنده یا نویسندگان این اثر مشخص نگردید، اما در همان دوران، به دلیل وجود پاره‌ای از قرائن در ادبیات این کتاب و مباحث مطروحه در آن تردیدی وجود نداشت که متن مورد نظر توسط گروه خاصی در «کانون نویسندگان ایران» نوشته شده است و نویسندگان آن نیز یقیناً از اصحاب قلم و دست‌اندرکاران بازار کتاب و نویسندگی و آشنا با جریان‌های حاکم بر نشر کتاب در ایران بودند.

این مقاله توسط «گروه آزادی کتاب و اندیشه» نگاشته شده و یکبار توسط پیام دانشجو (شهریور ۱۳۵۶) و یکبار توسط مجله کند و کاو (شماره ۶ پاییز ۱۳۵۶) چاپ گردیده است.

سبب اهمیت خاصی که این مقاله در افشای جنایات دستگاه سانسور دارد، ما آن را بار دیگر به صورت کتابی مستقل تحت عنوان «قتل عام قلم و اندیشه» به طبع می‌رسانیم.

- ۱۶۲ -



◆ کانون نویسندگان ایران و پایه‌گذاران آن

کانون نویسندگان ایران تشکیلاتی بود که در اواخر سال ۱۳۴۶ مقدمات تأسیس آن فراهم گردید. در اواسط دهه ۴۰ حکومت پهلوی زمینه‌هایی را فراهم کرد که بتواند صاحبان ادب و هنر را زیر چتر خود بگیرد. این خواست دولتی در مراکزی چون رادیو و تلویزیون به سرپرستی قطبی^۱، وزارت فرهنگ و هنر به وزیری مهرداد پهلبد^۲ و دفتر فرح به کارگزاری شجاع‌الدین شفا^۳ اجرا گردید و موفق شد گروهی از اهل قلم و هنر را با سیاست‌های رژیم هم‌آوا و هماهنگ کند.^۴

در همان دوران تعدادی از نویسندگان، شاعران و هنرمندان در مقابل این اقدامات رژیم پهلوی که زمینه‌ای بود برای سانسور شدید و هماهنگ کردن تعدادی از صاحبان قلم و مراکز نشر خصوصی برای انتقال سانسور به درون آنها، مقاومت نشان دادند. در نهایت پس از کشمکش‌های یک‌ساله با رژیم، در اسفند ۱۳۴۶ در خانه داریوش آشوری که برای تدوین بیانیه‌ای علیه برپایی کنگره جهانی نویسندگان، شعرا و مترجمان برگزار گردید، زمینه‌های اولیه تأسیس کانون نویسندگان ایران فراهم شد.^۵

۱. رضا قطبی، پس‌رادی فرح و رئیس رادیو و تلویزیون رژیم شاه و یکی از مهره‌های سرسپرده خاندان پهلوی و نظام شاهنشاهی.

۲. مهرداد پهلبد، شوهر شمس پهلوی، وزیر فرهنگ و هنر و یکی از مهره‌های دربار پهلوی.

۳. شجاع‌الدین شفا، معاون فرهنگی دربار پهلوی. عده‌ای از محققین معتقدند که اغلب نوشته‌های شاه توسط او تنظیم می‌شد.

۴. برای مطالعه بیشتر ر. ک: کانون نویسندگان ایران به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، تهران: ۱۳۸۲.

۵. در سال ۱۳۴۶ پیش‌قراولان سیاست فرهنگی رژیم پهلوی یعنی فرح دیبا با همفکری افرادی چون شجاع‌الدین شفا و زین‌العابدین رهنما زمزمه تشکیل کنگره جهانی نویسندگان، شعرا و مترجمان را با دعوت از نویسندگان انجمن قلم امریکا و افرادی چون آرتور میلر، نوام چامسکی، ژان پل سارتر و آندره مالرو و غیره در ایران سردادند. در مقابله با این کنگره تعدادی از صاحبان قلم ایران تصمیم به تحریم آن می‌گیرند و برای تهیه بیانیه تحریم در منزل داریوش

هسته اولیه کانون نویسندگان ایران و اساسنامه آن ظاهراً در زمستان ۱۳۴۶ با پیشنهاد مرحوم جلال آل احمد، مبنی بر ضرورت تشکیل یک تشکل خصوصی از نویسندگان، مورد موافقت قرار می‌گیرد و علی‌اصغر حاج سیدجوادی، محمدعلی سپانلو و نادر نادرپور اساسنامه را نوشته و در فروردین سال ۱۳۴۷ با اصلاحات نهایی و تأکید بر نوشتن مرامنامه توسط محمود به‌آذین (محمود اعتمادزاده) تصویب شد و کانون نویسندگان از ابتدای اردیبهشت ۱۳۴۷ کار خود را آغاز کرد. کانون نویسندگان به عنوان یک مؤسسه غیر تجاری با هدف حمایت و استیفای حقوق مادی و معنوی اهل قلم و کمک به نشر آثار و هدایت نوqlمان و غیره تأسیس و در نخستین دوره انتخابات نیز سیمین دانشور، محمود اعتمادزاده، نادر نادرپور، سیاوش کسرایی و داریوش آشوری به سمت اعضای اصلی، غلامحسین ساعدی و بهرام بیضایی به سمت اعضای علی‌البدل، نادر ابراهیمی و فریدون معززی بازرسان مالی، فریدون تنکابنی صندوق‌دار و اسماعیل نوری علاء به عنوان منشی انتخاب شدند. خانم سیمین دانشور به عنوان نخستین رئیس کانون برگزیده شد.^۱

از همان ابتدای فعالیت، نه تنها ساواک پایگاه محکمی در کانون به دست آورد بلکه تناقضات ایدئولوژیک اعضا نیز امکان عاقبت به خیری آن را به چالش کشید. در انتخابات دوره دوم در سال ۴۷ درگیری دو جریان عمده در درون کانون، یعنی جریان وابسته به حزب توده و جریان وابسته به جلال آل احمد، علنی شد و در شهریور سال ۱۳۴۸ با درگذشت جلال آل احمد و بسته شدن مکان جلسات کانون، دور اول حیات فرهنگی آن به پایان رسید.

دوره دوم حیات فرهنگی کانون از اوایل سال ۱۳۵۶ هم‌زمان با تحولات کشور و باز شدن فضای سیاسی ایران با نوشتن نامه‌ای به امضای چهل نفر برای امیرعباس هویدا نخست‌وزیر نظام دیکتاتوری آغاز می‌شود. پس از نگارش این نامه، با فعالیت‌های اسلام کاظمیه، شمس آل

آشوری گرد هم می‌آیند. رک: کانون نویسندگان ایران به روایت اسناد ساواک، همان، ص ۹ و ۱۰ (از مقدمه).

۱. کانون نویسندگان ایران به روایت اسناد ساواک، همان، ص ۱۱ (از مقدمه).

احمد، منوچهر هزارخانی، رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، علی‌اصغر حاج سیدجوادی و محمود به‌آذین کانون نویسندگان تجدید حیات می‌کند. در انتخابات سوم تیر ۱۳۵۶ منوچهر هزارخانی، اسلام کاظمیه، محمود به‌آذین، رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای و باقر پرهام به عنوان گروه دبیران کانون انتخاب شدند.

از همان ابتدا معلوم بود که ساختار متناقض کانون، همان شرایطی را فراهم خواهد ساخت که در دور اول ایجاد کرده بود. گرایش چپ شرقی (چپ شوروی) کانون با افرادی چون محمود اعتمادزاده (به آذین)، باقر پرهام، منوچهر هزارخانی، فریدون آدمیت، فریدون تنکابنی و... و گرایش چپ غربی (چپ امریکایی و اروپایی) آن، با افرادی چون اسلام کاظمیه، علی‌اصغر حاج سیدجوادی، شمس آل احمد، سیمین دانشور، طاهره صفارزاده، رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای و... تقریباً ساختار اصلی کانون نویسندگان را در این دوره رقم می‌زد.^۱

کانون نویسندگان برای رسیدن به اهداف این دوره، کمیته‌هایی برای مبارزه با سانسور رژیم شاهنشاهی تشکیل داد که «کمیته آزادی کتاب و اندیشه»، «کمیته آزادی هنر و اندیشه» و «کمیته یا گروه آزادی بیان و فکر» از جمله آنها بودند.^۲ ساواک در یکی از گزارش‌های خود می‌نویسد:

«بدین وسیله یک برگ بروشور تحت عنوان «کانون نویسندگان ایرانی چه می‌گویند؟» که از طرف کمیته کیفی (کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران) دو هزار برگ از بروشور در دو رنگ چاپ شده و..... جهت استحضار و هرگونه اقدام مقتضی ارسال می‌گردد.»^۳

۱. این تقسیم‌بندی در کانون نویسندگان مطلق نبود یعنی وجود پاره‌ای از افراد در این دو گرایش به معنای وابستگی مطلق آنها از جنبه ایدئولوژیکی نبود بلکه دلایل چندی مثل دوستی، سوابق همکاری یا علائق و سلائق دیگری باعث شده بود که این دو حلقه تعیین کننده در کانون شکل بگیرد.

۲. البته هیچ‌گاه مشخص نشد که چنین کمیته‌هایی واقعا وجود خارجی داشته است یا سرپوشی بود برای بزرگ جلوه دادن فعالیت‌ها و در عین حال ایجاد پوشش برای صدور پاره‌ای بیانه‌ها و غیره.

۳. کانون نویسندگان به روایت اسناد ساواک، همان، ص ۴۰۶.

با مطالعه اسناد ساواک به راحتی می‌توان فهمید «کمیته آزادی کتاب و اندیشه» که نویسنده و ناشر بیانیه «۲۵ سال سانسور در ایران» یا «قتل عام قلم و اندیشه» است وابسته به «کانون نویسندگان ایران» بود. بیانیه‌ای که در پی بازخوانی آن هستیم بی‌تردید توسط یکی از دو گرایش مذکور در کانون یا با همکاری هر دو گرایش نوشته شده است.

این بیانیه ظاهراً در نقد سخنان فرح دیبا (شهبانو) در بازدید از استان گیلان (حدود اواخر خرداد سال ۵۶) پیرامون عدم وجود سانسور کتاب در ایران نوشته شد و در مجموع، نگاهی تحلیلی به یگارش‌ی حاکم بر جریان‌های نشر در ایران اواخر دوره پهلوی می‌باشد. نویسندگان این بیانیه در کانون نویسندگان ایران و ناشرین آن در سال ۵۶ و ۵۷ هیچ‌گاه تصور نمی‌کردند که در ایران یک انقلاب بزرگ اجتماعی به رهبری جریان‌های مذهبی به پیروزی برسد و منجر به تأسیس نظام جمهوری اسلامی و ناکامی جریان‌های ایدئولوژی‌های چپ و راست در کشور گردد.

اطلاعاتی که از پاره‌های نویسندگان، ویراستاران، ناشران و هنرمندان در این بیانیه آمده است اطلاعاتی است که پس از انتشار تا به امروز هیچ‌گاه مورد تردید و یا اعتراض افراد، جریان‌های سیاسی، مؤسسات و جریان‌هایی که از آنها در کتاب نام برده شد، قرار نگرفت.

◆ خدمتگزاران دیروز و مدعیان امروز

کسانی که امروزه با نوشتن خاطرات، صدور بیانیه، نوشتن نامه، مصاحبه با مطبوعات و رسانه‌های داخلی و خارجی و سایر روش‌ها در پی تطهیر و نادیده گرفتن پاره‌های از خطاها و بی‌مهری‌های خود و یا دوستان و جریان‌های مورد علاقه خود به ملت ایران هستند و نظام جمهوری اسلامی را به تندروی، حسد و کینه و سایر اتهامات ناجوانمردانه متهم می‌کنند در مقابل چنین بیانیه‌ای که چهار بار در داخل و خارج از کشور چاپ شده (و شاید بیش از این هم چاپ شده باشد) چرا هیچ عکس‌العملی نشان ندادند و سکوت و ندیده انگاشتن این اسناد را بر اعتراض یا پاسخگویی به آن ترجیح دادند؟!

کسانی که در «جستجوی صبح»^۱ و «نام نیک امیرکبیر»^۲ خود را ذی حق دانسته و جسارت آن را دارند که در مقام دفاع و جواب‌گویی، مخالفین و ناقدین خود را بدذات، بدبین، کینه‌توز، بخیل، حسود و غیره معرفی کنند و آنها را به «ویل للمکذبین» انداز دهند و خود را آن‌قدر مبری از مصائبی می‌دانند که رژیم پهلوی در طول حاکمیت پنجاه ساله بر سر فرهنگ، هنر و اقتصاد ایران آورد، چرا در آن تاریخی که این بیانیه صادر و به شیوه‌های مختلفی توسط همان جریاناتی که آنها را روشنفکر می‌دانند، در داخل و خارج ایران چاپ گردید، در مقام دفاع از خود و پاسخگویی به آن و انداز نویسندگان برنیامدند؟! اما همین افراد، امروزه در پناه آزادی و نجابت جمهوری اسلامی در برخورد با آنان، تاوان نامهربانی‌های خود به ملت ایران را از دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران، نظام جمهوری اسلامی و از همه بدتر از ملت ایران می‌گیرند؟

اشتباه و یا شاید نجابت دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران این بود که نقد ادعاهای نویسنده کتاب «در جستجوی صبح» را با انتشار کامل بیانیه کانون نویسندگان ایران در سال ۵۶ و ۵۷ پاسخ نگفت تا اگر حقیقت‌جویان تاریخ ایران! ناسزا، فحش و تهمتی دارند نثار کسانی نمایند که در این اثر، فرآیند الیگارشی حاکم بر جریان نشر کتاب در دوران پهلوی را با شواهد کافی برملا ساختند.

اگر چه در بیانیه مورد نظر، روشنفکران حافظ حرمت و آبروی اصحاب قلم و خدمتگزاران به نشر کتاب دیروز و متولیان آزادی، حقوق بشر و قانون‌طلبی امروز، عنان عفت قلم را از دست داده و لزوم حفظ حیثیت صاحبان فکر و اندیشه را به پیشیزی نخریدند ولی چرا تاوان بی‌عفتی، بی‌حرمتی و کینه‌توزی آنها به فرهنگ و ادب و شعر و معرفت این مرز و بوم را باید جمهوری اسلامی و مؤسسات پژوهشی وابسته به آن یا متفکران و محققان حقیقت‌جوی مسلمان پرداخت کنند؟

۱. نام کتاب خاطرات بنیانگذار انتشارات امیرکبیر.

۲. عنوان نامه آقای ج. توکلی به روزنامه شرق در دفاع از کتاب خاطرات جعفری و تهاجم به منتقدین تاریخ.

روشنفکرانی که دست به نوشتن بیانیه‌های شداد و غلاظ آنها در محکوم کردن فرهنگ این کشور سابقه‌ای به گستره دویست سال اخیر تاریخ تحولات این مرز و بوم دارد و هر جا که قرار بود در دفاع از فرهنگ نیمه جان ملی، مسلمانی و یا وطن‌دوستی به فرهنگ مسلط غرب، نقدی وارد کند، خود را مسئول خفه کردن صدای آن مسلمان یا آن وطن‌دوست با بهره‌گیری از چماق علم، آزادی، تجدد و ترقی، اصلاحات و امثال این الفاظ قشنگ می‌دانستند، توصیه می‌شود برای دفاع از حقوق بشر و پاسداری حرمت اهل قلم و اهل نشر، کتاب «قتل عام قلم و اندیشه» و یا «۲۵ سال سانسور در ایران» را که «گروه آزادی کتاب و اندیشه کانون نویسندگان ایران» در سال ۵۶ منتشر کرد بازخوانی نمایند تا مشخص شود چه کسانی ناشرانی چون امیرکبیر و غیره را غول سانسور رژیم شاه معرفی کردند.

اما برای اینکه نسل انقلاب اسلامی و نسل‌های آینده ایران در جریان آشفته بازار چاپ و نشر متون کشور که از دل آن انواع و اقسام کتاب خاطرات، داستان، تاریخ‌نگاری، تحلیل سیاسی، نظریه سیاسی و غیره خارج می‌شود، سکه رایج مسی متون مبتذل و مشهورات کاذب تاریخی را به جای طلای ناب نقد آثار علمی و تاریخی خریداری نکنند، بیانیه یا کتاب مذکور را بازخوانی خواهیم کرد، اگر چه می‌دانیم که این بازخوانی دل‌عده‌ای را خواهد شکست و جگر عده‌ای را خون خواهد کرد و کفر عده‌ای دیگر را در خواهد آورد. اما چه باید کرد که همین مدعیان آزادی، حداقل در ظاهر به ما آموخته‌اند که حقایق را باید به مردم گفت حتی اگر به ضرر خود باشد.

مدعی نیستیم همه آن چیزهایی که در این بیانیه نوشته شده حقیقت محض است اما می‌توانیم سؤال کنیم که چرا در آن دوران وقتی تشکیلاتی به نام کانون نویسندگان ایران که گردانندگان آن افرادی چون: فریدون آدمیت، علی‌اصغر حاج سیدجوادی، داریوش آشوری، رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، کامران فانی، باقر مؤمنی، بهاء‌الدین خرمشاهی، به‌آزین، احمد خلیل‌الله مقدم، محمدرضا فشاهی، نعمت میرزاده، علی‌اکبر اکبری، ابوالفضل قاسمی، جمال میرصادقی، محمد قاضی، سیمین دانشور، هما ناطق، اسلام کاظمیه، مصطفی رحیمی، حشمت‌الله کامرانی،

محمدتقی برومند، مصطفی رهنما، منوچهر هزارخانی، منصور یاقوتی، بهرام بیضایی، غلامحسین ساعدی، ناصر پاکدامن، مهدی سبحانی، باقر پرهام، جلال سرافراز، هوشنگ گلشیری، فریدون شایان، اسدالله مبشری، حسن شایگان، جواد مجابی، محمد مختاری، فریدون تنکابنی، طاهره صفارزاده، شمس آل احمد، سیاوش کسرای، رضا براهنی، مهدی اخوان ثالث، احمد شاملو، پرویز بابایی، مهدی

از همان ابتدای فعالیت کانون نویسندگان ایران، نه تنها ساواک پایگاه محکمی در کانون به دست آورد بلکه تناقضات ایدئولوژیک اعضا نیز امکان عاقبت به خیری آن را به چالش کشید.

بهار، ناصر تقوایی، خسرو حکیم رابط، اسماعیل خویی، عبدالعلی دستغیب، اکبر رادی، ناصر زرافشان، محمدعلی سپانلو، کاظم سادات اشکوری، حسن صدر، ابراهیم فخرایی، شاهرخ مسکوب، جمشید نوایی و ده‌ها تن دیگر از اصحاب قلم و ادب بودند^۱ که بعضی از آنها نه تنها امروز، بلکه همیشه خود را طلایه‌دار آزادی، حقوق بشر، دموکراسی، تجددطلبی، ترقی‌خواهی و غیره می‌دانستند، بیانیه‌ای صادر کرد که در آن، بر سر بسیاری از صاحبان قلم و اندیشه و ناشرین کتاب چوب رسوایی وابستگی به رژیم دیکتاتوری و اختناق شاهنشاهی و مزدوری دربار و ساواک خورده می‌شد و اربابان صنعت چاپ و نشر، مزدوران حقوق بگیر دستگاه ساواک معرفی می‌شدند، چنین اقدامی را خدمت به مبارزه با سانسور و هدیه‌ای به همه برادران مطبوعاتی که پاسدار فریاد سرخ بودند و تحفه‌ای به همه کارگران چاپ و چاپخانه و همه نویسندگان به خون نشسته می‌دانستند؟^۲

اما نقد بر خاطرات یک تاجر کتاب را که همان بیانیه کانون نویسندگان او را «غول خصوصی

۱. برای آشنایی بیشتر با اعضای کانون نویسندگان ایران در این دوران ر. ک: کانون نویسندگان به روایت اسناد

ساواک، همان، ص ۴۰۸.

۲. قتل عام قلم و اندیشه، همان، ص ۳.

دستگاه اختناق شاهنشاهی^۱ نام نهاده بودند، برنتابیدند؟! داوری منصفانه از آن کسانی خواهد بود که حرف به حرف، کلمه به کلمه، جمله به جمله و پاراگراف به پاراگراف این پرونده تاریخی را مطالعه کنند. پرونده‌ای که علی‌رغم میل خود خواهیم گشود و آن را تقدیم همه پژوهش‌گرانی خواهیم کرد که در دفاع از حرمت حقیقت‌گویی در تاریخ، تیرهای زهرآگین توهین، تهمت، افترا و ناسزا را به جان خریدند.

◆ گزیده‌هایی از بیانیه گروه آزادی کتاب و اندیشه و نقش نویسندگان و

ناشران در سیستماتیک کردن سانسور کتاب در رژیم پهلوی

۱. کتابی که اینک به شما عزیزان وطن هدیه می‌شود حدیث جنایت دشمنان ماست بر ادبیات ما، بر مطبوعات ما، بر شاعران ما چه حدیث‌ها که نرفته است! چه قلم‌های شریفی که نشکسته‌اند! چه نویسندگانی که در زندان و تعقیب، زندگی‌شان را ویران کرده‌اند! این کتاب به همه برادران مطبوعاتی که اینک پاسدار فریاد سرخ ما هستند به همه کارگران چاپ و چاپخانه به همه نویسندگان به خون نشسته هدیه می‌شود. به کسانی که امروز خاموشی‌شان گوش دشمن را کر کرده است.. به آنها که گرسنگی می‌کشند اما در سفره رنگین جنایت دستشان را آلوده نمی‌کنند. به دست‌های سرب آلوده برادران چاپی، به انگشتان و دستان مقدس نویسندگان هدیه می‌شود...^۲

۲. خانم فرح ملقب به شهبانو در مصاحبه‌ای که از او پخش شد با آن سطح نازل فرهنگی خود، می‌کوشد بین سانسور و ستم فرهنگی با سانسورچیان و عاملان ظلم و ستم علامت تساوی بگذارد... اگر اختناق فرهنگی به مثابه وسیله‌ای برای عقیم کردن مغزها و در نتیجه از کار انداختن بازوها و برای جلوگیری از تبادل افکار و عقاید و

۱. ر.ک: قتل عام قلم و اندیشه، همان، ص ۱۱۰.

۲. همان، ص ۳.

ایجاد آرامش گورستانی و سرپوش گذاشتن بر روی جنایات شاه و شهیان و درباریان و سازمان امنیت شاه نمی‌داشت، هرگز و هرگز نیازی به استفاده از گروهی روشنفکر خائن و خائف و فرصت‌طلب به عنوان سانسورچی و عمله ظلم وجود نمی‌داشت^۱....

۳. تا هنگامی که چنین دستگاه پر ادبار و خائن‌پروری وجود دارد، اگر نتواند از نسل قدیم، دکتر محمد باهری و محمود جعفریان و ایرج زندپور و عنایت‌الله رضا را پیدا کند، از نسل تازه، پرویز نیکخواه، کورش لاشایی، هوشنگ وزیری و امیر طاهری را پیدا خواهد کرد و آنان را در کنار رسولی و دکتر مهدی سمسار و دکتر کاظم ودیعی و فیروزه هنربخش و آلبرت کوچویی و مزدوران و جیره‌خواران دیگر خود خواهد نشانند...

۴. در اواخر تابستان پارسال (۱۳۵۵) جلسه مشترکی از گروهی از ناشران، بعضی از مؤلفان که موضع طرفدار دستگاه دارند، مأموران اداره سانسور، مأموران وزارت اطلاعات مأموران سازمان امنیت و گروهی دیگر تحت عنوان «سمینار کتاب» به زعامت دکتر احسان نراقی تشکیل شد. هدف این اجلاس ظاهراً چاره‌جویی درباره وضع ناگوار کتاب و انتشارات در ایران و در حقیقت متشکل کردن روش‌های جدید اختناق در امر چاپ کتاب و انتشارات بود. در یکی از نشست‌های این اجلاس، امیرعباس هویدا نخست وزیر نیز شرکت کرد. او در برابر تذکر محافظه‌کارانه یکی از شرکت‌کنندگان غیر دولتی جلسه، با لحنی خشن و بی‌ادبانه از جمله گفت: «بله. ما کتاب را سانسور می‌کنیم و احتیاجی هم به پرده‌پوشی نداریم. مصالح مملکت و نظم شاهنشاهی ایران برای ما مافوق همه چیز است» و برای کسانی که گمان می‌کنند هویدا و امثال او جزء واقع‌بین هیأت حاکمه هستند، آنچه هویدا در این جلسه گفت یادآوری افشاگرانه فوق العاده‌ای است.

در این جلسه در برابر تذکری که از طرف آقای احسان نراقی (استاد دانشگاه، عضو هیأت نمایندگی ایران در یونسکو، مرتبط با سازمان امنیت و مشهور به ارتباط با

سازمان «سیا») در مورد نحوه سانسور داده شد، هویدا با حالتی عصبی فریاد زد: مگر شما خودتان، آقای نراقی نبودید که به من توصیه کردید کتابها مجدداً پس از چاپ سانسور شود تا ناشران خودشان سانسور برقرار کنند؟

آقای دکتر احسان نراقی سخنان هویدا را انکار نکرد و جوابی به او نداد و معلوم شد تغییر روش دستگاه سانسور کتاب و اعلام این تصمیم که ناشران مجدداً کتابها را باید پس از چاپ به اداره سانسور بدهند بنابر توصیه این محقق محترم بوده است که به تقلید از عنوان کتاب تازه خودش باید گفت «آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد».

ما در اینجا قصد خرده‌گیری از این و آن را نداریم حتی اگر شخص مشکوکی مانند احسان نراقی باشد. زیرا این دستگاه اختناق ایران است که سانسور کتاب را سازمان داده و موجودیت دستگاه اختناق است که چنین موجودیت‌های پلیدی را پرورش می‌دهد. عرصه را از نمایندگان واقعی هنر و ادب ایران خالی می‌کند تا اینان بتوانند تاخت و تاز کنند و از جمله امکان چنان توصیه‌هایی را پیدا کنند. اگر سانسور کتاب در ایران وجود نداشت، چنین توصیه‌ها و اظهار نظرهایی حتی بر زبان چنان افرادی نیز نمی‌آمد؟^۱...

۵. علاوه بر کتب مذهبی که تحت کنترل شدید قرار دارند، در مورد دیگر نشریات مذهبی نیز سانسور شدیدی حکمفرماست. تا اوایل سال ۱۳۵۵ مجله «مکتب اسلام» که مرکز آن در شهر قم بود به طور مرتب و با تیراژ وسیع منتشر می‌شد. این مجله کمتر به روی تخته روزنامه فروشی‌ها دیده می‌شد و قسمت اعظم فروش آن از طریق مساجد و آبونه شدن مجله بود. در کشوری که تیراژ روزنامه‌های پرسابقه و مجهزی نظیر «اطلاعات» و «کیهان» که در هر دهی نماینده دارند، به زحمت به ۱۵۰ هزار نسخه می‌رسد و تیراژ روزنامه پرخرجی مانند «آیندگان» با هیچ کوششی به ۱۰ هزار نمی‌رسد و تیراژ مجله پرخرج و حمایت شده‌ای چون «تماشا» از مرز ۲۵ هزار نسخه نمی‌گذرد، مجله «مکتب اسلام» بنا بر قول ناشران آن تیراژی در حدود دویست هزار

نسخه دارد (مقامات وزارت اطلاعات تیراژ مجله «مکتب اسلام» را نود هزار نسخه می‌دانند. ولی حتی چنین تیراژی و آن هم از طریق آبونمان، تیراژی است که مجله‌های رنگین و پرخرجی مانند «تماشا» و «رستاخیز جوانان» که به یک سوم قیمت تمام شده عرضه می‌شوند، حتی به خواب هم نمی‌توانند ببینند).

مجله «مکتب اسلام» از اوایل سال ۱۳۵۵ تعطیل شد و گروهی از نویسندگان، فعالین و حتی آبونه شدگان آن در زندان و شکنجه‌گاه‌ها به سر می‌برند. تعطیل مجله مذکور حتی بنابر روش مرسوم و به اصطلاح قانونی به شکل «توقیف شدن» نیز نبود، بلکه به دور از هر گونه پوشش قانونی و به دور از هرگونه پنهان‌کاری در اختناق مطبوعات به زور سازمان امنیت و شهربانی، اداره مجله و چاپخانه‌هایی که این مجله را چاپ می‌کردند اشغال شدند، نویسندگان مجله دستگیر شدند و به کلیه چاپخانه‌های کشور دستور داده شد که از چاپ این مجله خودداری کنند و به طور خلاصه امکان چاپ و انتشار آن را سلب کردند. در برابر حیرت و اعتراض مردم و آبونه‌شدگان مجله، دستگاه اختناق به وسیله سازمان مخفی خود به نام مخفف کوک، این شایعه را رواج داده که ناشران مجله مذکور برای خودداری از درج تاریخ شاهنشاهی (۲۵۳۵) در صفحه اول مجله - که اجباری است ولی از طرف حضرت آیت‌الله خمینی استفاده از آن حرام شناخته شده - خود شخصاً از ادامه انتشار مجله خودداری کرده‌اند و دستگاه در این کار نقشی نداشته است. (سازمان «کوک» سازمانی مخفی و مستقل از ساواک و غیره است که زیر نظر مستقیم شاه و به ریاست ارتشبد فردوست اداره می‌شود و از جمله وظایف اصلی آن شایعه‌پراکنی است. گاه این شایعات حتی علیه بعضی از افراد خانواده سلطنتی و درباریان است که مقاصد معینی را تعقیب می‌کند. کارکنان این دستگاه را علاوه بر بعضی از مقامات ارتشی، گروهی از کسانی که در مجالس و محافل زیاد رفت و آمد دارند و حتی کسانی که ظاهراً مخالف‌خوانی می‌کنند و نیز بعضی از رانندگان تاکسی و رانندگان بیابانی و غیره تشکیل می‌دهند. متأسفانه گاه بعضی از شایعات «کوک» در نشریات اپوزیسیون خارج از کشور نیز دیده می‌شود که به احتمال زیاد ناشی از ناآگاهی از منبع شایعه و همه‌گیر بودن شایعه است) این نکته را بیفزاییم که در چند

ماهه اخیر که دستگاه می‌کوشد ظاهرسازی‌هایی کند به مجله مکتب اسلام بار دیگر اجازه انتشار داده شده است ولی در مورد آن سانسور شدیدی اعمال می‌شود و بسیاری از فعالین سابق آن هنوز در زندان‌اند.^۱

۶. سانسورچیان چه کسانی هستند؟

اداره نگارش علاوه بر کارکنان و بررسی‌های خود که اغلب آنها در عین حال از مأموران یا به جهت شغلی از وابستگان سازمان امنیت هستند، گروه دیگری را در خدمت دارد که در دو ساله اخیر این گروه را تقویت کرده است. این گروه عبارت‌اند از عده‌ای از نویسندگان و مؤلفان دست دوم و از کارافتاده‌ای که زمانی یکی دو تا کتاب منتشر کرده‌اند و یا چند مقاله در روزنامه‌ها نوشته‌اند. این افراد به عنوان هاله‌ای بر گرد اداره سانسور عمل می‌کنند و هر یک با توجه به قدر و ارزش خود برای دستگاه سانسور و یا با توجه به معروفیتی که داشته‌اند هر ماه بین یک هزار تومان تا سه هزار از اعتبار مخصوصی که در اختیار وزیر فرهنگ و هنر است، پاداش مستمر می‌گیرند. اکثر این افراد در ضمن کارمند شاعلی یا بازنشسته وزارتخانه‌ها و سازمان‌های دولتی دیگر و یا سازمان‌های دیگر وزارت فرهنگ و هنر هستند.

افرادی نظیر مهدی برادران قاسمی مفسر رادیو، فرهنگ فرهی رپرتز رادیو، ابوالقاسم پاینده نماینده دوره قبلی مجلس، دکتر مهاجرانی واعظ معروف، محمدعلی زرنکار مدیرکل سابق مطبوعات وزارت اطلاعات و رئیس سابق سانسور آن وزارتخانه و رئیس کنونی امور انتشارات حزب رستاخیز، فرامرز برزگر سردبیر سابق مجله تهران مصور و معاون سابق همین اداره سانسور، دکتر ذبیح‌الله صفا رئیس سابق دانشکده ادبیات، دانشی نماینده مجلس از آبادان و معمم و گوینده اخبار مذهبی رادیو، بشارت مدیر روزنامه سابق صدای وطن، بهبهانی واعظ معروف، دانش نوبخت از فعالین گروه‌های فاشیستی سابق، سیامک پورزند روزنامه‌نگار سابق، زین‌العابدین مؤتمن دبیر سابق ادبیات، جعفر شاهید مدیر روزنامه جوانمردان، ابراهیم خواجه نوری رئیس

تبلیغات شرکت سابق نفت، محمود طلوعی مفسر سابق رادیو و روزنامه ایران نوین و نماینده دوره سابق مجلس، منوچهر آتشی شاعر، ابراهیم صهبا شاعر، ابوالحسن احتشامی نماینده سابق مجلس و روزنامه‌نگار سابق، دکتر رحمت مصطفوی روزنامه‌نگار سابق، علی‌اصغر افراسیابی روزنامه‌نگار سابق، آلبرت کوچویی عضو تلویزیون، سبکتکین سالور نویسنده رادیو ایران و گروهی دیگر. این افراد بنابر تشخیص اداره سانسور در مورد «صلاحیت» آنان درباره کتاب مورد نظر هر چند گاهی یک کتاب از اداره سانسور می‌گیرند، آن را می‌خوانند و «بررس»‌های خود اداره سانسور گزارشی در مورد کتاب و مطالب آن و نظر خود درباره مناسب بودن یا نبودن آن برای چاپ و کاهش یا افزایش‌هایی که باید در متن کتاب داده شود تا «قابلیت چاپ» پیدا کند، به اداره کل نگارش یعنی سازمان سانسور کتاب می‌دهند. در تقسیم کار جدید اداره سانسور، این گزارش‌ها باید به تأیید مسئول مربوطه که یکی از سه نفر نامبرده است برسد.^۱

۷. ... از جمله ناشران بزرگی که با سازمان امنیت و اداره سانسور به طور مستقیم یا غیرمستقیم همکاری دارند باید از انتشارات امیرکبیر، انتشارات طهوری، انتشارات سروش (وابسته به تلویزیون) و بنیاد فرهنگ ایران نامبرد که در مورد هر یک از آنها و «فعالیت»‌های آنها بیش و کم سخن خواهیم گفت. ناشران یا در حقیقت کتاب فروشان کوچک و خرده‌پایی وجود دارند که از وابستگان پرنفوذ سازمان امنیت در امر کتاب هستند و فعالیت آنها به عنوان کتاب فروش فرع بر مأموریت امنیتی آنها در کار خبرکشی و اطلاع از کار کتاب است. از جمله شخصی بنام آقای «جارچی» که از کتاب فروشان کنار خیابانی است و گاه‌گاهی کتاب‌هایی تحت نام «انتشارات فروغی» منتشر می‌کند...

۸. انتشارات امیرکبیر غول خصوصی دستگاه اختناق.

و اکنون بپردازیم به آنچه در آغاز این بررسی به عنوان اعلام پایان یک مرحله در کار

سانسور کتاب ذکر کردیم و سخنان شهبانو را مستقیماً متوجه آن دانستیم. دستگاه اختناق ایران در کنار تمام کوشش‌های دیگر خود، توجه خود را به این موضوع معطوف کرده است که اگر با چند مؤسسه بزرگ انتشاراتی طرف باشد و کادرهای دستگاه سانسور خود را در این چند مؤسسه بزرگ انتشاراتی پخش کند و اطلاعات قسمت انتشارات حزب رستاخیز و دایره سانسور شهربانی را هماهنگ کرده، این مرکز هماهنگ‌شده را به شکل یک «ستاد» رهبری کننده سانسور درآورد و کار سانسور را بر عهده خود «ناشران مسئول» و بزرگ بگذارد، هم از دوباره کاری‌ها جلوگیری خواهد کرد، هم ناشران را به یک اتو سانسور واقعی وادار خواهد کرد و از اجازه‌های ناسنجیده اداره سانسور جلوگیری می‌شود و هم از اعتراض سازمان‌های جهانی در مورد سانسور کتاب در ایران کاسته خواهد شد. از دو سال پیش طرح این کار مورد توجه طراحان دستگاه اختناق ایران قرار گرفت، به «صحه همایونی» هم رسید و تصویب شد و اجرای ترتیبات آن سخت مورد توجه دستگاه اختناق قرار گرفت.

از طرف دیگر ناشران بزرگ که به کار خود به عنوان یک کار صرفاً تجارتي نگاه می‌کنند بنا به طبیعت خود خواهان خرد کردن و بلعیدن رقبای کوچک خود هستند و دستگاه اختناق به خصوص در کار کتاب به این امر بسیار کمک می‌کند.

اکنون بزرگ‌ترین ناشر ظاهراً غیر دولتی کتاب در ایران مؤسسه انتشارات امیرکبیر است. از همان زمان که طرح سیستماتیک کردن سانسور مورد اجرا قرار گرفت بین این مؤسسه انتشاراتی و اداره سانسور کتاب و سازمان امنیت و وزارت اطلاعات روابط مخصوص و بسیار نزدیکی برقرار شد و دستگاه اختناق فربه کردن باز هم بیشتر این بنگاه انتشاراتی را مد نظر قرار داده و این امر به خصوص پس از ورود آقا زاده آقای جعفری صاحب انتشارات امیرکبیر به کار انتشار و مترقی‌نمایی‌های نخستین او از جمله چاپ نشریه «الفبا» و جمع کردن نویسندگان معروف، شکل معین گرفت. به این جهت دستگاه اختناق ایران از یک طرف از طریق خرید یکجای هر یک از کتاب‌های این ناشر (در مورد هر کتاب خرید بین پانصد تا هزار نسخه به طور یکجا از طرف فرهنگ و هنر) و از طرف دیگر از طریق کمک‌های مالی شرکت ملی نفت ایران و کتابخانه پهلوی با

ارقام بزرگ به این بنگاه انتشاراتی کمک مالی می‌کند و این کمک مالی در قبال تعهداتی است که انتشارات امیرکبیر بر عهده گرفته است. ارقام کمکی که دولت به این مؤسسه انتشاراتی پرداخت کرده و می‌کند و ارقام پول‌هایی که انتشارات امیرکبیر صرف اجرای وظایف خود می‌کند در تاریخ کتاب و مطبوعات در ایران سابقه نداشته است.

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تعهد کرده است که اولاً یک گروه «وارد» و آگاه سانسورچی را گرد آورد و گروهی از سانسورچیان کنونی اداره نگارش را هم به آنها بیفزاید و حقوق آنان و مخارج این کار را بپردازد. ثانیاً ناشران کوچک را با تحریک اشتباهی مالی آنها از میدان به در کند و خود به عنوان ناشر غیر دولتی یکه تاز میدان و طرف اصلی و مسئول در برابر دستگاه اختناق در امر کتاب‌هایی باشد که به اصطلاح از طرف یک مؤسسه انتشاراتی غیر دولتی انتشار می‌یابد. ثالثاً نویسندگان را رأساً از طریق تهدید و تطمیع (تهدید به چاپ نکردن کتاب و تطمیع به ارقام بزرگ به عنوان قرارداد امتیازی) وابسته به خود کرده از به اصطلاح هرز پریدن آنها جلوگیری کند و رابعاً در هماهنگی با طرح‌های جدید اختناق فرهنگی، به خلق «نویسنده و شاعران نامدار» بپردازد. (در مورد خلق «نویسندگان و هنرمندان» دست‌آموز در بخش دیگر سخن خواهیم گفت)

در برابر تعهدات سیل کمک‌های دولت در دو سال اخیر به مؤسسه انتشاراتی امیرکبیر سرانجام شده است. «امیرکبیر» به عنوان نخستین فعالیت‌ها در اجرای تعهدات «شرافتمندانه» خود، سازمان کتاب‌های جیبی و تمام سرفق‌لی‌های آن و تمام امتیازات آن را به مبلغ مختصر! پنج میلیون تومان خرید. سازمان کتاب‌های جیبی با سرمایه گروهی از ناشران کوچک و بزرگ به وجود آمده بود و آن کتاب‌هایش که به قطع جیبی بود با تیراژ بین ۵ تا ۱۰ هزار منتشر می‌شد و ضمناً امتیاز چاپ قسمتی از کتاب‌های درسی را که در ایران چاپ می‌شود در دست داشته ولی به هر حال به مبلغ خریداری شده نمی‌ارزید. در همین حال «امیرکبیر» مذاکرات خود را برای خرید انتشارات قدیمی ابن‌سینا شروع کرد. آقای رضوانی صاحب «ابن‌سینا» که پیرمردی سرد و گرم چشیده بود و ضمناً به تازگی از زندان آزاد شده بود علت تصمیم انتشارات امیرکبیر و مقصود

نهفته در پیشنهاد امیرکبیر و سرچشمه‌های کار را به زودی دریافت و چون متحمل عذاب بسیاری در زندان شده بود و در همان‌جا هم اشاراتی به او شده بود، به هیچ وجه به فکر مقاومت در برابر انتشارات امیرکبیر نیفتاد و به زودی معامله سرگرفت و به این ترتیب انتشارات امیرکبیر مؤسسه انتشارات ابن سینا و سرقفلی محل آن و تمام امتیازات و کتاب‌های چاپ شده و نشده او را نیز به چند میلیون تومان خریداری کرد. در همین حال واسطه‌های انتشارات امیرکبیر به مذاکره با مؤسسه «انتشارات خوارزمی» که از بدو پیدایش خود به چاپ تألیفات و ترجمه‌های مترقی و پرفروش دست زده بود سرگرم بودند. صاحبان مؤسسه انتشارات خوارزمی نیز که در آغاز راضی به این معامله نبودند، در عرض چند روز و چند شب خواب‌نما شدند و سروش غیبی به آنها رسید که حضرت از راه رسیده است و باید بدون مقاومت تسلیم شد و الا نه تنها مؤسسه انتشارات خوارزمی، بلکه گروه‌های فرهنگی و مدارس خوارزمی نیز با شمشیر حضرت به دو نیم خواهد شد.

مؤسسه انتشارات خوارزمی نیز با تمام کتاب‌های چاپ شده و نشده و با همه امتیازات خود به تصرف و مالکیت مؤسسه انتشارات امیرکبیر درآمد و در همین حال بنگاه انتشارات فرانکلین که سرمایه اصلی آن امریکایی بود و حقوق‌های کلانی به ادیتورهای خود می‌داد و حق تألیف‌های خوبی به نویسندگان و مترجمان خود می‌پرداخت، به دستور دولت در حال انحلال بود. به این ترتیب که پس از تأسیس دانشگاه آزاد ایران قرار شد بنگاه فرانکلین با کلیه امکانات و کادر خود و با همان حقوق‌ها و امتیازات کارکنانش در اختیار دانشگاه آزاد ایران قرار گرفته قسمت «انتشارات دانشگاه آزاد» را تشکیل دهد ولی دو مشکل در کار بود یکی آنکه گروهی از اداره‌کنندگان فرانکلین خود را برتر از آقای دکتر عبدالرحیم احمدی رئیس دانشگاه آزاد می‌دیدند و حاضر نبودند تحت ریاست او قرار گیرند و از طرف دیگر کلیه امتیازات و انتشارات فرانکلین به کار دانشگاه آزاد نمی‌آمد و دانشگاه آزاد بیشتر طالب سازمان و کادر بنگاه فرانکلین بود.

به این جهت آن قسمت از کسانی که حاضر به همکاری با دانشگاه آزاد بودند به این

دانشگاه پیوستند و بقیه سازمان و کادر و امتیازات چاپ و تجدید چاپ کتاب‌های مؤسسه فرانکلین نیز به حباله نکاح مؤسسه انتشارات امیرکبیر درآمد و «امیرکبیر» چند میلیون تومان در این معامله پرداخت کرد. ضمناً گروهی از کارکنان مؤسسه فرانکلین که نه حاضر به پیوستن به دانشگاه آزاد بودند و نه حاضر به پیوستن به مؤسسه امیرکبیر، خود سرمایه‌ای گذاشتند و با خرید یک مغازه در روبه‌روی دانشگاه تهران، «انتشارات آگاه» را تأسیس کردند. که از آغاز کار با دروس‌های مختلفی از طرف دستگاه اختناق روبه‌رو شده است همچنان که دیگر ناشران می‌شوند. همچنان که گفتیم باید دانست که ارقام چند میلیون تومانی که مؤسسه انتشارات امیرکبیر برای خرید هر یک از این مؤسسات انتشاراتی پرداخت کرده در تاریخ کتاب در ایران هرگز سابقه نداشت.

آنچه امیرکبیر در این مورد پرداخته است ده‌ها برابر مجموع سرمایه و قدرت مالی این مؤسسه انتشاراتی بوده است و تنها کمک‌های مالی بی‌دریغ دولت که از پول باد آورده نفت حاصل شده است «امیرکبیر» را قادر به انجام چنین معاملاتی کرد ولی کار به همین‌جا خاتمه نیافت.

انتشارات امیرکبیر در برابر مؤسسات کوچک انتشاراتی که حاضر به تغییر کسب خود نبودند قرار گرفت نمایندگانی به این مؤسسات انتشاراتی اعزام داشت و پیشنهاد خرید مؤسسه انتشاراتی آنها را عنوان کرد و چون با مقاومت آنها مواجه شد برای جلوگیری از سر و صدا و انجام پیروزمندانه وظایف خود به این مؤسسات انتشاراتی پیشنهاد کرد که در عین دریافت مبلغ کلانی بابت فروش مؤسسه خود، نام مؤسسات مذکور را نیز تغییر نخواهد داد و ضمناً این امتیاز را برای صاحبان این مؤسسات در نظر گرفته که در صورتی که مایل باشند می‌توانند با حقوق‌های بالا به استخدام انتشارات امیرکبیر درآیند و به کار و حرفه خود ادامه دهند. پیشنهاد امیرکبیر حتی با وجود این «امتیاز» اضافی با مقاومت و اعتراض جمعی مؤسسات کوچک انتشاراتی روبه‌رو شد.

دستگیری دو نفر از صاحبان این مؤسسات آقایان «کاشی‌چی» از انتشارات

«گوتنبرگ» و «گوهرخای» از انتشارات «سپهر» اگر چه ظاهراً به علل دیگری صورت گرفت ولی در زندان برای آنها «آشکار» شد که دستگیری آنها به مقاومتشان در برابر فروش مؤسسات انتشاراتی خود بی‌ارتباط نبوده است و البته به مواردی دیگر. یکی از این موارد آن بود که هر از چند گاهی یکی از صاحبان مؤسسات انتشاراتی کوچک احضار می‌شد و یا مأموری نزد او فرستاده می‌شد که فلان کتاب «مفید» است و دستگاه تصمیم گرفته است که مؤسسه انتشاراتی شما آن را چاپ کند. اگر صاحبان این مؤسسات موافقت نمی‌کردند در آن صورت فشار همه جانبه بر آنها شروع می‌شد و هنوز هم می‌شود و یکی از این فشارها دستگیری آنهاست که ظاهراً به علل دیگر صورت می‌گیرد.

در مورد فربه کردن مؤسسه انتشارات امیرکبیر و خرد کردن مؤسسات انتشاراتی دیگر، یکی از حیل‌های دستگاه آن است که در مورد سانسور بین امیرکبیر و مؤسسات انتشاراتی کوچک تبعیض فاحش قائل می‌شود. اجازه انتشار کتاب‌هایی که احتمال فروش زیاد آنها وجود دارد یا به مؤسسات کوچک داده نمی‌شود و یا با تأخیر چند ساله اجازه داده می‌شود. ولی اگر همان کتاب‌ها از طرف امیرکبیر به دستگاه سانسور داده شود بلافاصله اجازه چاپ آنها صادر می‌شود.

به این ترتیب علاوه بر همه فشارهای دیگر، دستگاه سانسور در مورد کتاب‌های انتشارات امیرکبیر «مهربان» است و در مورد مؤسسات انتشاراتی کوچک سختگیر. دیگر آنکه انتشارات امیرکبیر بابت چاپ همین کتاب‌ها حق تألیف یا حق ترجمه نسبتاً خوبی به مؤلفان و مترجمان می‌پردازد که البته از پول‌های بادآورده است و این پول را هم بلافاصله می‌پردازد تا آنها را به سوی خود جلب کند و دستگاه سانسور هم با باز گذاشتن میدان برای امیرکبیر و بستن درها به روی مؤسسات کوچک، نویسندگان و مترجمان خوب را به طرف امیرکبیر می‌کشاند. و از طرف دیگر هم به مؤسسات کوچک فشار وارد می‌شود که فلان کتاب بدنام و مارک‌دار را منتشر کنند تا به آنها لطمه معنوی

وارد آید و غیره.^۱

۹. خرید مادام‌العمر نویسندگان با قیمت‌های کلان

وظایفی که بر عهده انتشارات امیرکبیر گذاشته شده تنها محدود به آنچه ذکر کردیم نمی‌شود بلکه امیرکبیر به عنوان بزرگ‌ترین مؤسسه غیر دولتی انتشار کتاب، در کنار مؤسسات بزرگ دولتی و نیمه دولتی دیگری که اهرم‌های اصلی مرحله جدید سانسور کتاب هستند وظایف دیگری نیز بر عهده دارد. ما در اینجا نخست یکی از این «وظایف» مطالب دیگر را که بر عهده مؤسسه انتشارات امیرکبیر است بازگو می‌کنیم و سپس به دیگر مؤسسات بزرگ انتشار کتاب که در مرحله جدید سانسور نقش برجسته‌ای دارند، می‌پردازیم.

جوهری که مستقیماً از طرف وزارت فرهنگ و هنر در اختیار انتشارات امیرکبیر گذاشته می‌شود یا به شکل خرید یک جای تعداد زیادی کتاب (ظاهراً برای کتابخانه‌های کشور) توسط این وزارتخانه به انتشارات امیرکبیر پرداخت می‌شود و کم‌هایی که از طرف کتابخانه پهلوی می‌شود و یا جوهری که به دستور شاه و در اجرای مرحله اخیر سانسور از طرف شرکت ملی نفت به انتشارات مزبور پرداخت می‌گردد به همان ترتیب بی‌حساب و کتاب و با گشاده‌دستی به مصرف می‌رسد که بقیه درآمدهای نفت.

انتشارات امیرکبیر به دستور دستگاه اختناق و با استفاده از این جوه «بادآورده» در دو ساله اخیر دست به اقداماتی زده و می‌زند که بی‌سابقه و محیرالعقول است. علت بی‌سابقه و غیر قابل رقابت بودن این اقدامات نیز آن است که با تیراژ حداکثر دو تا سه هزار تایی کتاب، چنین ریخت و پاش‌هایی غیر ممکن است و پول‌هایی که اخیراً امیرکبیر خرج «اقدامات فرهنگی» خود می‌کند از مجموع سرمایه و حتی از مجموع درآمدی که تا کنون این مؤسسه از راه فروش تمام کتاب‌هایش کسب کرده به مراتب بیشتر است.

مؤسسه انتشارات امیرکبیر نه تنها یکباره و هم‌زمان پنج میلیون تومان به مصرف خرید سازمان کتاب‌های جیبی می‌رساند، نه تنها چند میلیون تومان به مؤسسه

انتشارات این سینا می‌پردازد، نه تنها بنگاه انتشارات فرانکلین را با تمام امتیازات و افرادی که یک جا و به مبلغی بیش از مؤسسات دیگر می‌خرد، نه تنها در همان وقت برای خرید مؤسسه بزرگ و پیرسرمایه گوتنبرگ و سرفقلی فروشگاه‌های آن پیشنهاد می‌دهد و می‌کوشد امتیاز انحصاری وارد کردن کتاب از شوروی را به هر مبلغی از او بخرد، نه تنها بنگاه انتشارات دنیا را می‌خواهد با مبلغ سنگین به کام خود بکشد، نه تنها برای خرید مؤسسه قدیمی و کلان «علمی» و «جاویدان» که ارباب سابق او بوده‌اند (جعفری صاحب انتشارات امیرکبیر قبلاً شاگرد مؤسسه انتشارات علمی بوده است) دسته چک خود را بیرون می‌کشد و حاضر می‌شود جای مبلغ را خالی بگذارد تا صاحب مؤسسه علمی خود آن را پر کند، نه تنها با استفاده از دستگیری مدیر انتشارات سپهر می‌کوشد آقای گوهرخای را از «کار پر درد سر کتاب راحت کند، نه تنها به وسیله صاحب «انتشارات طهوری» که از مأمورین ساواک است، برای مؤسسات انتشاراتی پاپوش‌دوزی می‌کند تا آنها مجبور شوند از کار انتشار کتاب دست بردارند و با دریافت پول قابل توجهی کسب خود را تغییر دهند، بلکه در همان حال برای خرید نویسندگان و هنرمندان دندان تیز می‌کند و می‌کوشد با نشان دادن در باغ سبز، اشتباهی آنها را تحریک کند.

ما نمونه‌های متعددی در این باره داریم و می‌دانیم که مؤسسه انتشارات امیرکبیر کدامیک از نویسندگان را با پرداخت پول‌های کلان اجیر خود کرده است و می‌دانیم به کدامیک از نویسندگان پیشنهاد چنین امری را داده است و می‌دانیم کدامیک از نویسندگان و هنرمندان از قبول حقارت اجیر شدن در انتشارات امیرکبیر و در عمل از اجیر شدن در چارچوب دستگاه سانسور و خفقان و ساواک خودداری کرده‌اند ولی چون نام بردن از یکایک نویسندگان و هنرمندان مذکور را به علل مختلف امری درست نمی‌دانیم و ضمناً چون می‌دانیم چند تن از آنان در غم لقمه‌ای نان برای ارتزاق روزانه خود در این گرانی بی‌بند و بار مجبور به قبول یا مطالعه پیشنهاد امیرکبیر شده‌اند، از ذکر نام آنان خودداری می‌کنیم و فقط برای آنکه نمونه‌ای از این کار کثیف را نشان دهیم که سازمان امنیت و دستگاه اختناق در عین شکنجه‌ها و آدمکشی‌های خود، از

تعارف کلوجه قندی هم به آدم‌های سر به راه خودداری نمی‌کند و درآمد کشور را بی‌دریغ صرف به بند کشیدن مردم می‌کند فقط به ذکر یک مورد اکتفا می‌کنیم.

ما همین یک مورد را ذکر می‌کنیم با این امید که آن نویسندگان و هنرمندان دیگری که به این دام افتاده‌اند و یا به «بررس»‌ها یعنی مأمورین سانسور امیرکبیر تبدیل شده‌اند و یا پیشنهاد انتشارات امیرکبیر را مورد مطالعه قرار داده‌اند و تنها گامی از این دام فاصله دارند خود را از این منجلاب سانسور و خفقان فکری و فرهنگی کنار بکشند و در کنار مردم ستم دیده و خفقان کشیده ما باقی بمانند.

این یک مورد آقای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب است و خودشان در کتابی که چندی پیش منتشر کرده‌اند ترجیح داده‌اند «نه شرقی، نه غربی، انسانی» بمانند و این انسانی ماندن کوشش به اصطلاح ادیبانه در جهت همان حرف بی‌محتوای شاه است که دم از سیاست مستقل ملی می‌زند و در همان حال درآمد سرشار نفت را به پای کشورهای امپریالیستی می‌ریزد و بنا به آن مثل معروف فارسی «هر جا آتش است، کچله فراش است» یعنی هر کشوری که مانند مصر و دیگران در برابر امپریالیست‌ها سرخم می‌کند آقای آریامهر را با خورجینی از صدها میلیون دلار در کنار خود می‌بیند.

آقای دکتر عبدالحسین زرین‌کوب می‌خواهند نه شرقی باشند، نه غربی بلکه انسانی جلوه کنند و این انسانی بودن ایشان عبارت از آن است که در همان حال که استاد دانشگاه هستند، در همان حال که به معونت دستگاه اختناق ایران مرتب در سفر و حضر مطالعاتی به امریکا و اروپا و کشورهای سوسیالیستی هستند و فوق‌العاده سفر و حق شرکت دریافت می‌کنند در همان حال که وسعت املاکشان دارد از وسعت روستای اجدادی‌شان بیشتر می‌شود و در همان حال که به علت روابط خصوصی‌شان بر کیفیت ماجرای جدید سانسور آگاهی دارند، آلت فعل این ماجرا می‌شوند و عملاً خود را می‌فروشند تا به دیگر نویسندگان و هنرمندان در باغ سبز نشان دهند و آنان را تطمیع کنند و بفریبند. آقای دکتر زرین‌کوب با آگاهی کامل بر علل و عواملی که موجب این کار شده است و با آگاهی بر اینکه در واقع این پول از کجا پرداخت می‌شود مدتی قبل با مؤسسه انتشارات امیرکبیر قراردادی منعقد کرده‌اند. براساس این قرارداد آقای

زرین‌کوب امتیاز کلیه نوشتجات خود را مادام‌العمر به مبلغ مختصر یک میلیون تومان به مؤسسه انتشارات امیرکبیر فروخته‌اند. البته این یک میلیون تومان مجموع درآمد ایشان از نوشتجاتشان نخواهد بود، بلکه از قیمت پشت جلد هر کتاب خود نیز درصد معینی به عنوان حق التألیف دریافت می‌کنند.

توجه به این نکته لازم است که اولاً آقای دکتر زرین‌کوب حتی جزو بهترین و یا مشهورترین نویسندگان کنونی ایران نیست، ثانیاً نوشته‌های ایشان خریدار زیادی ندارد و حتی همین کتاب «نه شرقی، نه غربی، انسانی» که یک پرگویی ۶۴۹ صفحه‌ای است در این دنیای بی‌کتابی ایران به حداقل میزان متعارف نیز فروش نرفت و به روی دست مؤسسه انتشارات امیرکبیر ماند. ثالثاً تعداد کتاب‌های چاپ شده و چاپ نشده ایشان آن‌قدر زیاد و آن‌قدر نایاب نیست

که انتشارات امیرکبیر از بیم رقابت ناشران دیگر حاضر به پرداخت مبلغ یک میلیون تومان به ایشان شده باشد و رابعاً حداقل خود آقای زرین‌کوب می‌دانند که مجموع کلیه وجوهی که ایشان تا قبل از این قرارداد بابت حق التألیف تمام کتاب‌هایشان گرفته‌اند، حتی به پنجاه هزار تومان نرسیده بود. در این صورت چه واقعه ناگهانی پیش آمده و چه جرعه نبوغی ناگهان از ایشان تنق کشیده که انتشارات امیرکبیر حاضر به پرداخت یک میلیون تومان و آن هم فقط به عنوان حق امتیاز به ایشان شده است و چه علتی وجود داشته که پرداخت این مبلغ از

در اواسط دهه ۴۰ حکومت پهلوی زمینه‌هایی را فراهم کرد که بتواند صاحبان ادب و هنر را زیر چتر خود بگیرد. این خواست دولتی در مراکزی چون رادیو و تلویزیون به سرپرستی قطبی، وزارت فرهنگ و هنر به وزیری مهرداد پهلبد و دفتر فرح به کارگزاری شجاع‌الدین شفا اجرا گردید و موفق شد گروهی از اهل قلم و هنر را با سیاست‌های رژیم هم‌آوا و هماهنگ کند.

طرف انتشارات امیرکبیر به آقای دکتر زرین کوب را با چنان سرعت و با چنان وسعتی بین نویسندگان و هنرمندان شایع کرده‌اند؟ آیا ایشان حتی همین حالا هم حاضرند مبلغی را که قبلاً به عنوان حق‌التألیف هر کتابشان از ناشر گرفته‌اند حتی به طور خصوصی اعلام کنند؟

حقیقت آن است که پرداخت یک میلیون تومان حق امتیاز به آقای زرین کوب فقط برای زرین کوفتن میخ مرحله جدید سانسور و برای فریب نویسندگان دیگر و جلب آنان بوده است. چگونه است که آدمی مانند آقای مرتضی راوندی که به هر حال نویسنده واقعاً زحمتکش و پرباری است و تاریخ اجتماعی ایران نوشته او را همین مؤسسه انتشارات امیرکبیر تا کنون چند بار چاپ کرده و باز هم نایاب است، برای اکل میته و ارتزاق ساده خود و خانواده‌اش وامانده است و امیرکبیر کتاب نایاب او را تجدید چاپ نمی‌کند. ولی به آقای زرین کوب که کتاب‌هایش فروش متعارفی هم ندارد یک میلیون تومان حق امتیاز پرداخت می‌شود؟ چرا پیرمردی مثل مرتضی راوندی پس از یک عمر خوش‌نامی، در این دم آخری به علت ناداری و فشارهای متعددی که بر او وارد می‌گردد مجبور می‌شود خود را در اختیار دستگاه اختناق ایران بگذارد تا همراه دو نفر دیگر تاریخ پنجاه سال سلطنت پرادبار خاندان پهلوی را بنویسد ولی به آقای زرین کوب که هیچ‌گونه نیاز مالی ندارد و مرتب در سفر رسمی امریکا و اروپاست یک میلیون تومان حق امتیاز تألیفات بی‌خردارش پرداخت می‌شود؟ آیا این هر دو وضع و ترتیب از یک سرچشمه واحد آب نمی‌خورد و آیا در این هر دو کار، یک دست واحد مشغول عمل نیست؟

ما از نویسندگان دیگری که به همین راه افتاده‌اند نام نمی‌بریم زیرا به هیچ وجه نمی‌خواهیم بین ظالم و دستگاه ظلم با قربانیان ظلم علامت تساوی بگذاریم - حتی اگر در شرایط کنونی بعضی از این قربانیان ظلم ظاهراً به آلف و الوفی هم رسیده باشند. اگر از آقای زرین کوب هم نام بردیم تنها به این دلیل بود که ما ایشان را قربانی ناآگاه دستگاه نمی‌دانیم بلکه ایشان آگاه از چند و چون کار در این راه گام گذاشته‌اند و خواسته‌اند کماکان سوز و سات ناشی از وابستگی‌شان به دستگاه رو به راه باشد و

سفرهای رسمی پرآب و نانشان برقرار و خواسته کماکان نه شرقی باشند، نه غربی بلکه «انسانی» باشند یعنی جزو خدمه آقای آریامهر و «سیاست مستقل ملی» ایشان باقی بمانند.^۱

۱۰. مؤسسه انتشاراتی سروش، سردمداران آن و چگونگی تشکیل آن

آنچه با کمک‌های بی‌دریغ و سرشار وزارت فرهنگ و هنر و شرکت ملی نفت ایران و کتابخانه پهلوی از طریق مؤسسه انتشارات امیرکبیر (به عنوان یک مؤسسه غیر دولتی نشر کتاب) انجام می‌شود. هنوز همه قضایای مربوطه به مرحله جدید و سیستماتیزه سانسور کتاب نیست. بلکه آنچه انتشارات امیرکبیر در بخش خصوصی می‌کند مؤسسات دولتی و نیمه دولتی با اعتبارات ده‌ها میلیون تومانی در بخش دولتی انجام می‌دهند.

در حقیقت نه آقای قطبی نه آقای جعفریان و نه آقای میرفندرسکی سررشته زیادی از کار و چاپ و انتشار کتاب نداشتند. چیزی که در اختیار آنان بود انبانی از پول برای تطمیع و زور سازمان امنیت برای تهدید بود. به این جهت آنان برای تأسیس این مؤسسه انتشاراتی و این کار «فرهنگی» از هر دو وسیله خود کمک گرفتند. آنان احتیاج داشتند که گروهی از کسانی که در کار چاپ و انتشار کتاب سررشته دارند در اختیارشان باشند و در این‌باره شروع به جلب و جذب گروهی از افراد صاحب‌قلم و گروهی از کسانی که به کار نشر کتاب آشنا بودند کردند.

به هر تقدیر در نخستین مرحله سازمان «انتشارات سروش» احتیاج به یک ناشر خبیره و کارکنسته داشت. در این مورد پس از مشاوره‌ها و نظرخواهی‌های متعدد قرعه فال به نام آقای عبدالحسین آل رسول افتاد که مدیر و صاحب «انتشارات زمان» بود و اگر چه انتشارات زمان تعداد فراوانی کتاب منتشر نکرده بود ولی همان کتاب‌هایی که انتشار داده بود آبرویی برای آن کسب کرده بود و ضمناً آقای آل رسول قبل از تأسیس انتشارات زمان تجربه شراکت و کار انتشاراتی در «بنگاه انتشارات نیل» را داشت البته

تعیین آقای آل رسول برای کار در سازمان دولتی انتشارات سروش تنها به دلیل تجربه شخصی ایشان و بی‌مانند بودن تخصص ایشان در کار نشر کتاب نبود. بلکه رادیو و تلویزیون و آن سه نفر سردمداران «انتشارات سروش» بیشتر از این نظر به آقای آل رسول توجه داشتند که ایشان به علت کار و تجربه در انتشارات نیل و مجله «صدف» که در سال‌های پس از کودتا از طرف انتشارات نیل منتشر می‌شد و نیز به علت اداره انتشارات زمان با گروه کثیری از نویسندگان، شاعران و هنرمندان آشنایی نزدیک داشت و سردمداران «انتشارات سروش» تصمیم داشتند با آوردن آقای آل رسول و پرداخت حقوق سنگین به ایشان در حقیقت با یک تیر دو نشان بزنند. یعنی هم یک آدم خبره برای کار انتشار کتاب‌های خود دست و پا کنند و هم از طریق ایشان گروه کثیر نویسندگان و شاعران دوست ایشان را به دام بیندازند که البته اگر چه آقای آل رسول را با حقوق سنگین استخدام کردند.

ضمناً کسانی که به انتشارات سروش جلب شده‌اند با برخورداری از حقوق‌های سنگین (ماهانه تا بیش از سی هزار تومان) تعجیلی در کار ندارند به خصوص که آنان در نفع و ضرر این سازمان نی‌نفع نیستند و ضمناً این سازمان هم صد البته یک سازمان انتفاعی نیست، بلکه یک سازمان فرهنگی است و انتشار کتاب‌هایی که عملاً شاهنشاه‌نامه است از نظر خوش‌خدمتی از اولویت مخصوص برخوردار است. همه قضیه در چنین سازمان‌هایی آن است که شاه و شهبانو باید راضی باشند و مسائل دیگر اهمیتی ندارند. بالاخره بنا به آن مثل فارسی آنان نوکر بادمجان که نیستند، نوکر شاه‌اند!

از طرف دیگر چون «انتشارات سروش» یک سفره گسترده و رنگین دولتی است و به قول خودشان «هدف انتفاعی» هم ندارد، دست اندرکاران آن کوشش می‌کنند ابعاد آن را افزایش داده و وسعت کار و فعالیت آن را بیشتر کنند تا از این راه خودشان هم به نوایی برسند که البته در عمل بعضی از این سازمان‌های جنبی از نظر دستگاه اختناق

فرهنگی ایران ضروری هم تشخیص داده شده‌اند.^۱

۱۱. تشکیل کلاس تربیت سانسورچی به عنوان یک دوره تخصصی رسمی

از جمله «ضروریات غیر قابل اجتناب» در مرحله جدید سیستماتیزه کردن سانسور کتاب وجود گروهی سانسورچی آگاه و ورزیده و به اصطلاح دوره دیده است. دستگاه سانسور و اختناق در نظر دارد با پرورش دادن گروهی سانسورچی متخصص خود را از شر سانسورچیان کنونی که گاه به علت ناوارد بودن اجازه چاپ کتاب‌های ناباب را می‌دهند آسوده کند. طبیعتاً این امر با منافع سانسورچیان کنونی اصطکاک پیدا می‌کند و به همین دلیل اکنون بین اداره نگارش وزارت فرهنگ و هنر و سانسورچیان آن با سازمان انتشارات سروش و دستگاه جنبی آنکه سرگرم پرورش سانسورچیان متخصص و دوره دیده است اختلاف‌های متعدد و خرده‌گیری‌های متعددی وجود دارد و سردمداران این دو سازمان از بدگویی و پاپوش دوزی برای یکدیگر یک دم غفلت نمی‌کنند.

بندهایی که نقل گردید بخش گزیده ناچیزی از بیانیه گروه آزادی کتاب و اندیشه وابسته به کانون نویسندگان ایران است که فقط اندکی از نقش پاره‌ای نویسندگان و تعدادی از انتشارات دو دهه آخر حکومت پهلوی را در همکاری با دستگاه سانسور و اختناق رژیم استبداد نشان می‌دهد.

آفریدن نویسندگان، شاعران و هنرمندان دست‌آموز در کنار سرکوب کردن ناشران کوچک، تعطیل یا خرید بنگاه‌های انتشاراتی کوچک، تقویت مؤسسات انتشاراتی بزرگ و استقرار واحدهای سانسور کتاب در این مؤسسات، بخش دیگری از مباحث این بیانیه است که علاقه‌مندان و رهجویان حقیقت تاریخ می‌توانند با رجوع به مباحث صفحات ۱۳۳ به بعد این

کتاب، به اطلاعات قابل توجهی دسترسی پیدا نمایند. اطلاعاتی که هیچ‌گاه مدعیان دفاع از حقوق صاحبان قلم شهامت نقد یا نفی آن را در طول سال‌های بعد از انقلاب نداشتند.

نویسندگان بیانیه مذکور خود اعتراف می‌کنند که از حجم وسیع نویسندگان، شاعران، مترجمان و ناشرانی که در اختیار سیاست‌های رژیم پهلوی بودند آنها فقط به تعدادی به عنوان نمونه اشاره کرده‌اند و از حقوق‌های آن‌چنانی دست‌آموزان رژیم پهلوی در بازار کتاب بیش از این آبرویی نبرده‌اند.

تعدادی از نویسندگان بیانیه مذکور که امروزه خود را طلایه‌دار دفاع از حقوق اهل قلم در ایران می‌دانند آیا در نوشتن آن بیانیه آبرویی برای احسان نراقی، اسماعیل خویی، مهدی بهار، منوچهر آتشی، کارو، رضا سید حسینی، فرهنگ فرهی، ابوالقاسم انجوی شیرازی، بهاءالدین خرمشاهی، عباس پهلوان، عنایت‌الله رضا، بهرام فره‌وشی و ده‌ها روشنفکر هم تیب خود گذاشته‌اند که امروزه حیثیت ریخته شده آنها را از جمهوری اسلامی و مردم ایران طلب می‌کنند؟ آیا انتشارات امیرکبیر و بنیانگذار آن را مرکز مطالعات و تدوین تاریخ ایران مزدور ساواک، وابسته به دربار، خائن به اموال مردم، وابسته به کلپ روتاری و امثال ذلک معرفی کرده است یا قلم‌زنان و گردانندگان وابسته به کانون نویسندگان ایران در سال ۵۶ و ۵۷ و نشریات وابسته به جبهه ملی که آن بیانیه را منتشر کردند؟ آنهایی که امروزه سنگ دفاع از صحت خاطرات بنیانگذار انتشارات امیرکبیر را می‌زنند چرا تا این مدت در پی نقد و پاسخگویی به کتاب منتشره از سوی کانون نویسندگان و جبهه ملی برنیامدند؟ چرا آقای جعفری در مقابل چنین اتهاماتی در خاطرات خود سکوت کرد؟

مگر روشنفکران همین بیانیه فتوای لزوم تحریم و عدم همکاری با مؤسسات اختناق‌ی در چاپ کتاب و مطبوعات که از نظر آنها مؤسسه امیرکبیر در میان ناشران خصوصی در رأس این مؤسسات قرار داشت را صادر نکردند؟^۱

مگر آنها نبودند که گفتند:

ما به عنوان گروهی از روشنفکران ایران که هر یک به طریقی در کار کتاب و انتشارات آشنا و آگاهیم و همزمان با تشدید اختناق فرهنگی، خود را از این عرصه کاملاً آلوده کنار کشیده‌ایم تا بتوانیم با آن به مبارزه برخیزیم... باید مطلقاً از هر نوع همکاری با روزنامه‌ها و مجلات و رادیو و تلویزیون خودداری کرده... در همین حال بر عهده نویسندگان، شاعران، هنرمندان، مترجمین و منتقدان است که از همکاری مؤسسات انتشاراتی وابسته به دستگاه مانند انتشارات امیرکبیر، انتشارات سروش و غیره که در چارچوب توطئه ضد فرهنگی جدید عمل می‌کنند مطلقاً خودداری کنند یعنی آثار و ترجمه‌های خود را برای چاپ و انتشار به این مؤسسات ندهند.^۱

مگر روشنفکران و نویسندگان این بیانیه نبودند که گفتند:

بر عهده روشنفکران ما و گروه کتابخوان ایران است که از خرید کتاب‌هایی که از طرف این مؤسسات بزرگ انتشاراتی ساواک‌زده انتشار می‌یابد خودداری کنند. خرید کتاب‌های چاپ این مؤسسات را تحریم کنند و برای مبارزه با این توطئه جدید به کار توضیحی در میان دوستان و یاران خود و گروه کتابخوان دست بزنند؟^۲

اکنون چه شده که نویسندگان و روشنفکران همان بیانیه و همان کتاب‌ها با ژست‌های آزادی‌خواهی و حقوق بشر به حمایت از همان مؤسسات و افرادی برخاستند که خود قبلاً چیزی برای دفاع از آنها باقی نگذاشته بودند؟ جامعه باید کدام فتوا و کدام رفتار شما را صادقانه تلقی کند؟ چاپ کتاب «قتل عام قلم و اندیشه» یا «۲۵ سال سانسور در ایران» را یا دفاع از دست‌آموزهای سازمان امنیت و دربار رژیم دیکتاتوری پهلوی را؟!

۱. همان، ص ۱۴۶.

۲. همان، ص ۱۴۷.